

## نگاهی به ساختار اجتماعی سیستان

سیستان یا نیمروز هر دو نام یک سرزمین تاریخی و معروف در گوشه جنوب غرب کشور است که از دیرباز دارای رودخانه های خروشان، زمینی حاصلخیز، آفتابی درخشان، مردمی زحمتکش و فرهنگی ریشه داروغنی بوده است. تحقیقات و کاوش های دانشمندان دیرین شناسی در سیستان طی نیمه دوم قرن بیستم، قدامت برخی از عناصر فرهنگی و هنری آنرا تا پنج هزار سال پیش تأیید میکند. دانشمندان دیرین شناسی طی سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۷ میلادی با کشف شهر سوخته در سیستان آثار و شواهد زندگی نسبتاً مرفه الحال مردمی را دریافته اند که به سالهای ۲۹۰۰ ق. م. پهلوی میزند. (۱) همچنان در حدود ۳۰۰۰ تا ۳۷۳۶ سال ق.م. در حوزة هیرمندعلیا و ارغنداب سفلی در محل مندیکگ قندهار شهریا روستائی بود با دو حصار در گردان. حصاریا باروئی بیرونی چهار گوشه بود با محیطی در حدود یک کیلومتر. در وسط این بارو کاخی بنا یافته بود با دیوارهایی از خشت پخته که هر دیوار ۳۵ متر طول داشت و آراسته با ستونها و نقشه برجسته بود. (۲)

با توجه به نتایج کاوش های باستان شناسی در سیستان و حوزة رود هیرمند در ذهن پژوهشگر تاریخ و علاقمند تمدن باستانی این سوال خطور میکند که این ها چه کسانی بوده اند، و از کجا و کدامین سرزمین به آنجا ره برده اند؟ تا کنون پاسخ قانع کننده در مورد اصل و نسب ساکنان اولیه آریانا و منجمله حوزة های هیرمند و ارغنداب، هریرود و سند و آمو دریا و رود پنج و رود بلخ داده نشده است. ولی در مورد سوال دومی گفته میشود که سرزمین های واقع در میان کرانه های شرقی دریای خزر تا دشت گوبی و دیوار چین و استپهای سایبریا در شمال و دامنه های همالیا در جنوب شرقی و بیابانهای جنوب فلات ایران در جنوب در روزگاران کهن جایگاه تمدن و فرهنگی خاص بوده است. (۳) اگر اولین مهاجرت آریائی ها را ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد بپذیریم، باز هم در حدود پنجمد سال قبل از کوچ نمودن آریاها بسرزمین ایران و افغانستان و هند و آسیای میانه، در سیستان و حوزة رود هیرمند، مردمانی زندگی داشتند که در فن کشاورزی به پیشرفت هایی نایل شده بودند. اینان هر چه و هر که بوده اند، بایستی قدیمترین ساکنان آنجا به حساب آیند. دانشمندان تاریخ خاطر نشان ساخته اند که در حدود قرن ششم قبل از میلاد، گروهی از قبایل ساکها، از آن طرف های آمو دریا، از سرزمین فرغانه و حوزة سنگیانگ و ترکستان چین از طریق خراسان به سیستان آمده و باشندگان قبلی آنجا را وادار به مهاجرت بسوی کرمان و پارس کرده اند و این مکان را بنام خود "ساکستان، سگستان" و بقول عربها "سجستان" نامیدند و در فارسی به سیستان معروف شد. (۴) چنان به نظر میرسد که برخی از گروه های اجتماعی سیستان بجای مهاجرت بسوی کرمان و فارس، در حواشی دریاچه هامون باقی ماندند و به گله داری و پرورش گاو آنها در سواحل دریاچه هامون قناعت کرده اند.

اگر این فرضیه را بپذیریم میتوانیم حدس بزنیم که طایفه «فارسی» سیستان که بیشترشان شغل گاوداری دارند، بقایای مردمی خواهند بود که قبل از ورود ساکها در سیستان متوطن شده بودند و بعد از ورود ساکها همچنان به شغل گله داری خود ادامه دادند. آنها در نگاهداشت سنتها و رسوم و آداب خودشان و نیز دوری از اختلاط با سایر عناصر مسکون در سیستان سخت متعصب بوده اند، چنانکه تا هنوز هم نمیخواهند بدون از خود باطوایف دیگر داخل روابط خویشاوندی گردند. یکی از مسایل عمده در دورنگهداشتن این گروه اجتماعی سیستان مسئله تغلیف احشام و اغنام و مواشی آنها در حواشی هامون است. سیستان از این لحاظ بدو بخش تقسیم میگردد: یکی بخش صحرائی و دشتی که فاقد علف و چراخور هاست و تنها گیاه خار که در مقابل بی آبی و گرمای شدید آنجا مقاومت دارد، در آن میروید و فقط شترهای سیستان از آن تغذیه می کنند. دوم، بخش دریائی که منحصر به نوار سبز اطراف دریاچه ها و نیزارهای سیستان است و بهترین محل تغلیف و تغذیه حیوانات بخصوص گله های گاو، گوسفند و اسب می باشد.

### طوایف بومی سیستان:

قدیمترین طوایف سیستان، همانا طوایف گاودار و صیاد فارسیوان و آخرین آن طایفه بلوچ ها بیشتر در اطراف روستاها و دهات مسکونی به گله داری می پردازند و ندرتاً بجانب هامون و داخل نیزارها و باطلاق ها میروند، ولی طایفه فارسی سیستان اصولاً جای بود و باش شان داخل دریاچه ها و نیزارهای سیستان است. و بجز اینها هیچ طایفه گله دار دیگری

نمی‌تواند یکی دوماه بیش درحواشی نیزار زندگی و بود و باش اختیارکنند، زیرا اذیت پشه های فراوان که فضای آسمان آنجا را تیره و تاریک می‌سازد، زندگی را برای آدمی سخت تر از جهنم میگرداند.

گاو سیستانی، شیرفراوان میدهد و از لحاظ جسامت و عظمت هیکل و جثه قوی خود در همه جای ایران و افغانستان و آسیای میانه شهرت دارد. طایفه گاودار سیستان که بجز گاو داری شغل دیگری ندارند، مجبور استند برای تعلیف احشام خود اذیت و آزار میلیونها پشه و نیش مهلک هزاران خرمگس را در درون نیزارتحمل کنند تا محصول بیشتری از حیوانات خود بدست آورند و از راه فروش محصولات حیوانی و مبادله آن در بازار سایر حواجی زندگی خود را رفع نمایند. اینان برای آنکه زندگی در درون آب و نیزار و در میان پشه های مودی و اذیت خرمگس ها را تحمل کنند، شبانه در نزدیکی نشیمن جا و خوابگاه خود و حیوانات شان مقداری از مواد فضله حیوانی را دود میکنند و به این وسیله هر چند دوده خودنیز اذیت کن است، ولی میزان این اذیت اقلأ کمتر از آزار پشه ها برای خودشان و حیوانات شان پنداشته میشود. طایفه گاودار عموماً از راه مبادله محصولات حیوانی، خصوصاً گاو امرا حیات میکنند. از شیرگاو، روغن و قروت

بدست می آورند و بعد برای تبادل به بازار می برند و در عوض آن سایر حواجی خود را تهیه مینمایند. اطراف دریاچه های هامون سیستان مناسب ترین و غنی ترین چراخورها بحساب میرود، و مردمی که دورتر از دریاچه هامون زندگی دارند، هر سال برای تعلیف احشام خود مدتی به اطراف هامون (دریاچه) میروند تا مواشی شان از سبزه ها و نعمت بهاری بخورند و چاق و فربه شوند و شیرو پشم بیشتری بدهند. در سیستان به باطلاق های سواحل هامون اصطلاح «اشکین» را که یک لفظ بومی دری است بکار می برند. چه در اصطلاح محل «اشک» به ساقه تازه و نازک «لوخ» گفته میشود و چون اطراف دریاچه های هامون معمولاً جای جوانه های «اشک» است، لهذا اصطلاح «اشکن» (اسم ظرف است) به جایگاه علف «اشک» بکار برده میشود. گاودارهای سیستان برای آنکه هر سال لوخها و نی های هامون دوباره جوانه بزند و سرسبز و خوراک لذیذ و تازه ای برای گاوهای شان تهیه شده باشد، در ایام زمستان که لوخ ها و نی ها گل کرده و پخته شده اند، آنها را آتش میزنند و منظره بس دل انگیز از دریای به آتش کشیده برای چندین شبانه روز بوجود می آورند. این تابلویی است از سیستان، جایی که در آن دریا آتش میگیرد.

به نظر میرسد که طایفه گاودار سیستان در سخت ترین شرایط و در هنگام حملات تهاجمی چنگیزیان و تیموریان به آسانی میتوانستند رفع خطر نمایند. بدین معنی که در مواقع بروز خطر فوری بوسیله قایق های ساخته از نی و لوخ که به آن «توتین» میگویند و با خاده های بلند چوبی معروف به «پاجو» به پیش رانده میشود، بدون دریاچه ها میرفتند و هنگامی که خطر رفع میشد دوباره از درون دریاچه ها بساحل می برآمدند و به زندگی ساده و معمولی خود ادامه میدادند. طایفه گاودارها با طایفه دیگر فارسی مشهور به «صادات» (صیادها) یکجا در حواشی هامون بود و باش دارند. بعضی از محققین احتمال داده اند که ایشان باید بازماندگان نخستین اقوام آریائی باشند که به سرزمین سیستان روی آورده اند. شغل عمده این مردم ماهی گیری و شکار مرغان و پرندگان آبی است که در هامون سیستان یافت میشوند.

دریاچه های هامون تنها محل پرورش مواشی نیست، بلکه بهترین پرورشگاه شکار تمام انواع مختلف پرندگان آبی مانند: لگلك، قاز، قطان، اردک، قشقل، پلیکان، نیملك، چور و غیره پرندگان که به تعداد زیاد آن شکار شده و در بازارهای داخلی سیستان و گاهی بخارج صادر میگردد، میباشد. در سال ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) در نیمروز به من مردمی را سراغ دادند که وی در یک شب هزارتا مرغابی را با انواع و الوان مختلف ذریعه دام و جال شکار کرده بود. و مریدگری در ناحیه شیرآباد چهارصدتا خوک وحشی را شکار کرده بود. در اوایل قرن ۱۹ میلادی (در ۱۸۹۸ میلادی) که سرپرسی سایکس از سیستان دیدن میکرد، جمعیت طایفه صادات که در اطراف کوه خواجه و حدیمی در حواشی هامون هیرمند زندگی داشتند به چهارصد خانوار میرسید. (۵)

گفتیم که طایفه «صادات» با طایفه گاودار یکجا در حواشی هامون زندگی میکنند و پیشه عمده ایشان صید و شکار ماهی و پرندگان آبی و گاهگاهی حمل و نقل مسافرین و محمولات آنها توسط «توتین» است. توتین به قایق های ساخته شده از ساقه لوخ و نی گفته میشود که بشکل سیگار درست شده اند و به آسانی در راه های باریک و پرپیچ داخل دریاچه هامون حرکت میکنند. کالای عمده و مورد معامله صادات سیستان پرمرغابی است که سالانه در حدود یک تن آنرا صادر میکنند. طایفه صادات خود را سیستانی الاصل میدانند و به عقیده راولینسون انگلیسی «سیستانی ها و جمشیدی های هرات از نژاد خالص آریائی اند.» (۶)

الفنستون، محقق انگلیسی در ۱۸۰۹ میلادی در مورد سیستان مطالبی گرد کرده مینویسد: بومیان سیستان (طایفه گاودار) که در اطراف دریاچه هامون سیستان سکنی دارند، از حیث نژاد با سایر اهالی سیستان دسته جداگانه تشکیل میدهند. آنها دارای قد بلند، بدن نیرومند، پوست تیره رنگ، چشمان سیاه و بزرگ، پیشانی فراخ، چهره دراز اند. ایشان علاوه بر شغل گاو داری به صید پرندگان و ماهی در دریاچه های سیستان نیز می پردازند. الفنستون علاوه میکند که ساکنان اصلی سیستان تاجیک اند و اخیراً دسته های دیگر اقوام هم در آن متوطن شده اند. از آنجمله دو قبیله شهرکی و سربندی است که از عراق فارس اینجا آمده اند. بر علاوه یک قبیله بلوچ در این اواخر در نواحی شرقی سیستان اقامت اختیار کرده

است که شغل شان ابتدا گله داری بود، ولی فعلاً اصول زندگی سیستانی ها را اختیار کرده و جزو اهالی آنجا گردیده اند. رئیس این طایفه خانجهان خان مردی شجاع و دلاوری است که موجب هراس کاروانهای مناطق مجاور میشود. (۷)

### طایفه کیانی:

طایفه دیگر و خیلی معروف سیستان، همانا طایفه کیانی است که خود را از اعقاب خاندان شاهی کیانیان سی قرن قبل می دانند. در هنگامی که الفنستون مصروف نوشتن کتاب خود در ۱۸۰۹ بود، رئیس نامدار این طایفه ملک بهرام کیانی بود که با چنین نسبی بر خود می بالید و با یک هزار نفر نیروی چریکی خود در جلال آباد مرکز آن روزی سیستان سکنی داشت. این شخص دختر خود را به شاهزاده کامران پسر شاه محمود به زنی داد و بعد هم در تمام اقدامات شاه محمود سدوزائی برضد قندهار با پول و قشون کمکش کرد. (۸)

با توجه به مندرجات اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان و بخصوص یشتهای اوستا، طایفه کیانی سیستان از قدیم ترین طوایف آریائی سرشناس آن سرزمین اند، زیرا در فقرات ۶۶-۶۹ یشتها، از خاندان کیانی مکرر یاد شده و سیستان و پیرامون دریاچه هامون وطن اصلی خاندان کیانی معین شده است. در فقره ۶۶ زامیاد یشت چنین آمده است: «فرکیانی، از آن کسی است که شهر یاری وی از آنجای که رود هیرمند دریاچه کیانی (هامون) را پدید میآورد، برخاسته است. (۹) در این فقره صریحاً سلطنت سلسله کیانی اراده شده و سیستان و پیرامون دریاچه هیرمند وطن اصلی خاندان کیانی معین شده است. نظری به مندرجات کرده ۸ و کرده ۹-۱۰ زامیاد یشت (یشت ۱۹) این مسأله را خوبتر ثابت میسازد.

بنابراین تردیدی نیست که کیانیان از جمله قدیمترین باشندگان آریائی هستند که در نخستین مرحله مهاجرت آریائیها از شمال به جنوب در حوزه دلتای رود هیرمند (سیستان) متمکن شده اند و در اینجا شالوده مدنیت و سلطنت و زندگی شهر نشینی را بنیاد گذاشته اند و از اینجا سراسر افغانستان و ایران را اداره میکرده اند و بخش عمده کتاب شاهنامه، وقف شرح شأن و شوکت سلطنت کیانیان شده است.

در دوره اسلامی، تمام ویا قرین به تمام شاهان و امرائی که در سیستان حکومت کرده اند، خود را بخاندان معروف کیانی منسوب کرده و یا از اعقاب صفاریان (کیانی الاصل) دانسته اند. از عهد سامانی تا غزنوی و از دوره سلجوقی تا دوره مغول و عهد تیموری و پس از آن در عهد صفویان، سیستان بطور کلی در تیول این خاندان قرار داشت. و آخرین مرد سیاسی این خاندان در عهد نادر افشار، **ملک محمود کیانی** است. او نه تنها سیستان را در اختیار داشت، بلکه هنگام قشون کشی شاه محمد هوتکی به اصفهان و تصرف آن شهر، خراسان را نیز ضمیمه قلمرو خود ساخت و در مشهد بنام خود سکه ضرب کرد و تاجی بر سر کیانیان ۳۰ قرن قبل از خود بر سر گذاشت، ولی هفت سال بعد دولت او بوسیله نادر قلی افشار سقوط کرد و سپس به قتل رسید. (۱۷۲۷) (۱۰)

آخرین قیام سیستان برضد نادر افشار به رهبری فتح علیخان کیانی و لطفعلی خان برادر یابردرزاده اش و میر کوچک خان سربندی در سال ۱۷۴۶ میلادی به وقوع پیوست که تا دو سال به اشتراک توده های وسیع دهقانان و مخصوصاً کیانیان از ارباب گرفته تا رعیت بطول انجامید. (۱۱) الفنستون از شخصی بنام ملک محمود سیستانی که فرماندار دوهزار نیروی جنگی سیستان در سال ۱۸۰۹ میلادی در پشاور بوده نام می برد و علاوه میکند که وی خود را نوه ملک محمود کیانی، شاه خراسان می شمرد. (۱۲)

### کیانیان چگونه روبه زوال نهادند؟

تاخت و تاز لشکریان ایران به بلوچستان و مکران و کرمان که در اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار به وقوع پیوست، سبب کوچ وسیع طوایف بلوچ و برخی از طوایف دیگر به سیستان شد. با فاصله زمانی کمی چادر نشینان براهونی و بلوچان ناروئی و سنجرانی از نواحی مورد تاخت و تاز، وارد سیستان شدند (۱۸۰۰م). البته سنجرانی ها پیش از این دوطایفه در منطقه رودبار و گرمسیر اقامت گزیده بودند. بر اثر مواسلت هایی که میان اینان و طوایف سربندی و شهرکی انجام یافت، زمینه عناد و دوگانگی اینان با حاکمیت خاندان کیانی در سیستان گردید، اما جاذبه وجودی ملک بهرام خان کیانی مانع از آن گردید که تا دوران حیات وی این عناد و دوگانگی علنی شود.

بنابر تحقیقات گولد سمید، میرخان سربندی و هاشم خان شهرکی و از بلوچها علم خان ناروئی و خانجهان خان سنجرانی در ربع اول قرن ۱۹، در میان سیستان صاحب نام و آوازه ای شده بودند و اینک در غیاب ملک بهرام (که ظاهراً به دیدن دخترش خانم شاهزاده کامران سدوزائی به هرات رفته بود) فرصتی مناسب فراهم آمده بود تا پسرش ملک جلال الدین کیانی را از سیستان بیرون کنند و متصرفات وی را در میان خود تقسیم کنند. این نیت به منصفه عمل کشیده شد و ملک جلال الدین کیانی را از سیستان اخراج کردند، اما بزودی شاهزاده کامران از هرات خود را به سیستان رسانید و شورش را خاموش ساخت و برای اثبات بگانگی، دختر محمدرضاخان (پسر میرخان سربندی) را برای فرزند وزیر خود یار محمدخان الکوزائی عقد بست و ملک جلال الدین را برای بار دوم به حکومت سیستان گماشت.

در سال ۱۷۳۷ میلادی (۱۲۵۴ هجری) هرات از جانب محمدشاه قاجار مورد حمله و محاصره شدید قرار گرفت و در همین فرصت محمدرضاخان که جانشین پدرشده بود به اتفاق هاشم خان شهرکی و بلوچهای دیگر، جلال الدین کیانی را برای بار دوم از سیستان اخراج و متصرفات کیانیان را بین خود تقسیم کردند. از این پس دیگر نشد کمکی به خاندان کیانی سیستان برسد و این خاندان بکلی روبه زوال رفت و از قدرت افتاد. (۱۳)

آنچه برطبق این سند، میتوان گفت، اینست که بامرگ ملک بهرام کیانی و بیرون راندن ملک جلال الدین از سیستان، دیگر خاندان کیانی سیستان بکلی از رونق افتاده اند و حتی از زمینداران بزرگ به شمار گرفته نشده اند. **جی، پی، تیت**، در ۱۹۰۴ حین مساحت کردن سیستان با بقایای خاندان کیانی از نزدیک ملاقات نموده و در کتاب خود آنجا که از نسل شرقی ایران سخن میگوید، از کیانیان به عنوان وارث شاهان ایران یاد کرده ابراز عقیده میکند که، کیانیان سیستان ویژه گی نسل خود را بدکافی حفظ کرده اند. مسن ترین وارث خاندان کیانی ملک عظیم خان در سال ۱۹۰۵ از پدر بزرگ خویش ملک جلال الدین نقشی زیبا به ارث برده بود. چشم های غزال مانند که در حلقه های جلی نصب بودند کاسه سرمتناسب، سرو ریش قشنگ و کامل و دستها و بازوهای قوی و یک هیكل متوازن (که اکنون به علت پیری خمیده میباشد) باهم، وی را نمونه کامل آن نسل و نژاد میساخت. البته در افراد کم سن و سال تر بخصوص در برادرزادگان عظیم خان و خویشاوندان دیگر او، آثار آن تنزل برجسته و آشکار وجود داشت که اینک ویژه جمعیت شهری بخارا شده است. (۱۴)

و اما ملک جلال الدین پدر بزرگ ملک عظیم، پسر ملک بهرام کیانی بود که در سال ۱۸۳۹ بنا بر توطئه سران طوایف رقیب کیانیان چون: محمدرضاخان سربندی، علم خان ناروئی و ابراهیم خان سنجرانی و محمدعلی خان شهرکی مجبور به ترک سیستان شد و نزد شوهرخواهر خود شاهزاده کامران به هرات رفت.

**تیت** از قول میجر ابوت که در سال ۱۸۳۹ ملک جلال الدین را در هرات دیده بود میگوید: «وی مردی فوق العاده زیبا و خوش چهره و خوش هیكل بود بطوریکه همین هیكل و ظاهر ممتاز و برجسته اش سبب شده بود که هروقت در شهر هرات حضور می یافت و یا از جاده ای میگذشت، عموم مردم کسب و کار خود را تعطیل کرده به تماشای وی به تحسین می پرداختند. افسوس که با این همه حسن صورت، معتاد به عیاشی و خوش گذرانی بود و این اعتیاد او را چنان ناتوان ساخته بود که نتوانست از مایملک خود در سیستان دفاع و آنرا از چنگ دشمنان خاندانی خود بیرون کند. (۱۵) و سرانجام در ۱۲۷۴ هجری (۱۸۵۷) در آوارگی در هوکات (قلعه کاه) چشم از جهان پوشید و نوه اش ملک عظیم کیانی جنازه او را به فراه برده در قلعه ساج دفن کرد. (۱۶)

**تیت** می افزاید: در حال با مرگ ملک بهرام کیانی، خاندان کیانی دیگر روبه زوال نهاده و از رونق مانده اند. و حتی بقایا و نمایندگان این خاندان نیز در سیستان دیگر از آتیه ای روشن و امیدوار کننده برخوردار نیستند. فخر و غرور به ایشان اجازه نمیدهد که دختران خود را به ازدواج با رؤسای دیگر این دیار بدهند. گرچه از سوی دیگر بقدری فقیر و ضعیف اند که دخترانشان قادر به وصلت با خانواده های بزرگ منطقه ای و محلی سرزمینهای مجاور نیستند و به نظر میرسد که محتملاً مرگ و میکودکان مونت در میان آنها قابل ملاحظه است.

گل سرسبد جوانان کیانی پسر جوان ملک عظیم خان بنام حیدرقلی است که هنوز به افیون و دیگر مواد مخدره آلوده نشده و در تحت نفوذ او، اولاد این خاندان سلطنتی جزئیات حقارت آمیز فقر و فلاکت خویش را فراموش کرده اند. گفته میشود، حشمت الملک داماد شریف خان ناروئی، حاکم سیستان در اوایل قرن بیستم، شکایت و تظلم بر ضد کیانیان را خواه به عنوان یک حربه سیاسی و خواه به علت اغراض شخصی بصورت جدی رسم کرد. **تیت** میگوید: شایعه ای موجود بود که کیانیان از دادن یکی از دختران خانواده خود به او ابا و ورزیده بودند. بنا برین حشمت الملک، ملک گلزار کیانی را چنان تحت فشار گذاشت تا مجبور شد یکی از دختران خود را به عقد کنخدا تاج محمدکول در آورد. چون این مرد از تبار غلامان (از طایفه کول) بود، بر غرور و غیرت ملک چنان ضربه وارد نمود که بزودی باعث ملک گلزار شد. (۱۷)

در نیمه دوم قرن بیستم، آخرین مرد نامدار خاندان کیانی، خان ملک کیانی از نوادگان ملک محمود سیستانی بود که از شهرت و اعتبار فراوان در سیستان برخوردار بود.

باقی دارد